

انسان و سرنوشت

مقدمه: عظمت و انحطاط مسلمانان

www.ketab.ir

استاد شهید آیت الله مرتضی مطهری



انشارات صدرا

مطهری، مرتضی، ۱۳۹۸-۱۳۵۸.
انسان و سرنوشت/ مرتضی مطهری، - تهران: صدرا، ۱۳۷۳
صدرا ۱۳۶۷

ISBN: 978-964-5600-15-8

ص ۱۴۴

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
همراه با مقدمه نویسنده تحت عنوان «عظمت و انحطاط مسلمین».
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. قضا و قدر، الف، عنوان.
۸ الف ۶ م / BP ۲۱۹/۵
کتابخانه ملی ایران

۲۹۷/۴۶۵

۲۷۲-۲۷۰۱/۷۲ م



انسان و سرنوشت

نویسنده: استاد شهید آیت الله مرتضی مطهری
نوبت چاپ: پنجاه و هشتم / شهریور ۱۴۰۳ مطابق صفر ۱۴۴۶
تعداد: ۸۰۰ نسخه
بها: ۸۹/۰۰۰ تومان

حروفچینی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ فجر (۱۳۹۵:۱۰۰).
ناشر: انتشارات صدرا (باکسب اجازه از شورای نظارت بر نشر آثار استاد شهید)
کلیه حقوق چاپ و نشر مخصوص ناشر است.

- تهران: خیابان ناصرخسرو، مقابل دارالفنون، کوچه دکتر مسعود، تلفن: ۳۳۹۱۵۱۳۰
- شعبه ۲: خیابان انقلاب، بین خیابان دانشگاه و ابوریحان، پلاک ۱۱۶۲، تلفن: ۶۶۴۶۱۰۸۶
- قسم: شعبه ۱: خیابان ارم، تلفن: ۳۷۷۲۱۵۲۲
- شعبه ۲: مجتمع ناشران، تلفن: ۳۷۸۴۷۵۹۵

پایگاه اینترنتی و فروشگاه آنلاین: motahari.org

شابک: ۸ - ۱۵ - ۵۶۰۰ - ۹۶۲ - ۹۷۸ - ISBN: 978-964-5600-15-8

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

مقدمه ناشر ۷

مقدمه: عظمت و انحطاط مسلمین

- ۱۰ ردیف اصلی مسئله سرنوشت
مسئله سرنوشت در این کتاب جزء بحثهایی از علل انحطاط مسلمین
قرار گرفته است ۱۰
۱۱ نویسنده از چه زمانی متوجه این سلسله بحثها شد؟
تمدن عظیم اسلامی ۱۳
۱۳ مایه گرفتن تمدن جدید اروپایی از تمدن اسلامی
سخنان گوستاو لوبون و سخنان ویل دورانت ۱۴
۱۷ چرا مسلمانان به قهقرا برگشتند؟
آنچه لازم است مقدمه این سلسله مباحث قرار گیرد ۱۸
۱۸ طبیعت زمان از نظر فلسفه تاریخ
علل انحطاط مسلمین در سه بخش ۲۰
۲۱ پاره‌ای از عقاید و افکار اسلامی که متهم و مسئول شناخته شده‌اند
۲۲ عناصری از اخلاق اسلامی که انحطاط آور خوانده شده‌اند
۲۲ برخی مقررات اسلامی از این نظر
آیا خصایص و معیّرات روحی ملل اسلامی عامل انحطاط مسلمین بوده
است؟ ۲۴
۲۴ دو طبقه متنفذ و مسئولیتهای آنها از این نظر ۲۴

- عوامل بیگانه ۲۵
- مجموع موضوعات و مباحثی که لازم است بررسی شود ۲۵
- درخواست نویسنده از فضلا و نویسندگان ۲۷
- سخنان و اشنگتن ارونگ آمریکایی دربارهٔ تأثیر اعتقاد به قضا و قدر
در انحطاط مسلمین ۲۸
- انتقاد سخنان و اشنگتن ارونگ ۳۰
- چرا در این رساله از تعرض بعضی شاخه‌ها و فروع خودداری شده است؟ ۳۴

□

انسان و سرنوشت

- رعب و هراسی که از شنیدن نام قضا و قدر و سرنوشت پیدا می‌شود ۳۷
- سه فرض در باب سرنوشت ۳۸
- مسئلهٔ سرنوشت از زمان پیغمبر در میان مسلمانان مطرح شده است ۳۸
- جنبهٔ عملی و عمومی این مسئله ۳۹
- آیات قرآن در زمینهٔ سرنوشت ۴۱
- آیات قرآن در زمینهٔ اختیار و اراده ۴۴
- آیا میان این دو دسته از آیات تعارض است؟ ۴۶
- معتزله طرفدار اختیار و اشاعره طرفدار جبر می‌شوند ۴۶
- اصطلاح «قدری» ۴۷
- دو نوع تعارض ۴۸
- در قرآن تعارض وجود ندارد ۵۰
- آثار سوء عقیدهٔ جبر ۵۰
- استفادهٔ سیاسی از عقیدهٔ جبر در زمان بنی‌امیه ۵۱
- معبد جُهَنی و غیلان دمشقی با عقیدهٔ جبر مبارزه می‌کنند ۵۱
- سخنان شبلی نعمان ۵۲
- مؤمن و معتصم به حمایت معتزله، و متوکل به حمایت اشاعره ۵۲
- برمی‌خیزند ۵۲
- مسیحیان اروپایی به استناد عقاید اشاعره، اسلام را مذهب جبری ۵۳
- و عامل انحطاط مسلمین می‌خوانند ۵۳
- دفاع سید جمال‌الدین اسدآبادی از عقیدهٔ قضا و قدر اسلام و تفکیک ۵۴
- آن از عقیدهٔ جبر ۵۴

.....	مسئله سرنوشت همواره به صورت یک عقده فکری مورد توجه بشر
۵۵ بوده است.
۵۵ فلسفه مادی و سرنوشت.
۵۶ جبر و توحید، اختیار و تنزیه
۵۷ مباحثه غیلان دمشقی و ربیعۃ الرأی
۵۷ مباحثه ابواسحاق اسفراینی و قاضی عبدالجبار معتزلی
۵۹ لغت قضا و قدر
۵۹ سه نظر درباره ارتباط حوادث با گذشته
۶۲ اعتقاد به قضا و قدر مستلزم جبر نیست
۶۴ توجیه آزادی و اختیار در عین حکومت قضا و قدر
۶۶ قضا و قدرهای حتمی و غیرحتمی
۶۶ قانون علیت عمومی
۶۹ فرضیه غلط درباره تفسیر سرنوشت
۷۰ فرضیه صحیح درباره تفسیر سرنوشت
.....	آیا ممکن است اراده و عمل انسان موجب تغییراتی در الواح ملکوتی
۷۰ بشود؟
.....	موجوداتی که امکان بیش از یک نوع از وجود دارند و موجوداتی که
۷۲ امکان بیش از یک نوع از وجود ندارند
۷۴ سرنوشت‌های گوناگون و امکان جانشین شدن آنها به جای یکدیگر
۷۶ امتیاز بشر و برخورداری او از نوعی آزادی که خاص خود اوست
۷۸ سؤال از رسول اکرم درباره دوا و جرز از نظر قضا و قدر
.....	علی <small>علیه السلام</small> از سایه دیوار کعبه حرکت می‌کند و به کسی که از نظر قضا
۷۸ و قدر اعتراض می‌کند پاسخ می‌گوید
۷۹ طرز تفکر مسلمانان صدر اول اسلام
۸۰ اعتراض ابو عبیده جراح به عمر درباره فرار از طاعون و پاسخ عمر
۸۱ سرچشمه این تعلیمات خود قرآن است
۸۲ تغییرناپذیری در طبیعت
۸۳ نظامات لایتغیر از نظر قرآن
۸۶ تفسیرهای دیگر درباره قضا و قدر حتمی و غیرحتمی
۹۰ تأثیر عوامل معنوی
۹۴ چون قضا آید نماند فهم و رأی

تفسیر احادیثی که می گوید: چون قضای الهی بیاید همه اسباب و علل
از کار می افتند..... ۹۷

ریشه قرآنی این احادیث ۹۷

تفاوت حساس میان عقیده قضا و قدر الهی و جبر مادی ۱۰۰

اعتقاد به قضا و قدر الهی آن طور که اسلام تعلیم می دهد اراده و
همت را مضاعف می کند..... ۱۰۲

منطقی که در تمام جهان از مختصات قرآن است ۱۰۴

پاسخ عجیب و عمیق امیرالمؤمنین در جواب کسی که از استطاعت سؤال
کرد..... ۱۰۹

سطح عالی منطق اسلام در معارف الهی..... ۱۱۱

اسلام با منطق عالی خود، اکابر متکلمین را پشت سر می گذارد ۱۱۳

ناتوانی احمد امین مصری از درک منطق اسلام ۱۱۳

نظر گوستاو لوبون و انتقاد آن ۱۱۴

نظر ویل دورانت و درحینیک سوردل و انتقاد آنها..... ۱۱۵

مستشرقین، معتزله را تمجید می کنند..... ۱۱۷

چه چیز سبب شد که مسلمین درباره قضا و قدر و جبر و اختیار
بحث کنند ۱۱۸

مستشرقین سرچشمه عقیده جبر را اسلام، و سرچشمه عقیده آزادی و
اختیار را جهان مسیحی می دانند..... ۱۱۹

انتقاد از نظر مستشرقین..... ۱۲۰

اشتباه عجیب «دوزی» مستشرق معروف هلندی..... ۱۲۰

بحثی حدیثی..... ۱۲۳

حدیثی از اهل سنت و حدیثی از شیعه در تفسیر دستور پیغمبر درباره
فرار از طاعون و وبا..... ۱۲۳

تفسیر حدیثی از کافی که می گوید امیرالمؤمنین به تذکر کسی که گفت
از پای دیوار خراب برخیز اعتنا نکرد ۱۲۷

شبهه جبریون درباره اینکه لازمه علم ازلی الهی این است که همه
حوادث جبراً صورت گیرد و شعر منسوب به خیام که «گر می نخورم
علم خدا جهل بود»..... ۱۲۹

فهرستها..... ۱۳۷

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه چاپ پنجاه و یکم

«انسان و سرنوشت» در اصل بحثهایی بوده است که استاد شهید آیت الله مطهری در سالهای پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و بعد از تبعید امام خمینی (ره) به ترکیه در جمع گروه مبارز هیئتهای مؤتلفه اسلامی به صورت درس ایراد کرده‌اند و بعداً توسط آن متفکر شهید به رشته تحریر درآمده و به چاپ رسیده است.

پس از قیام ۱۵ خرداد که توسط رژیم پهلوی سرکوب شد، استاد مطهری به خوبی دریافت که مبارزه با این رژیم بدون یک پشتوانه فکری برای مبارزان مسلمان ره به جایی نخواهد برد و اصولاً هر حرکت و نهضت اجتماعی بدون یک پشتوانه فکری ممکن است به انحراف کشیده شود و مگس‌وار در تار عنکبوت افکار و مکاتب بیگانه گرفتار شود. لذا ایشان کار فکری برای گروههای مبارز را ضروری می‌دانست و اولین اقدام ایشان همین درسها و بحث «انسان و سرنوشت» بود که در جمع اعضای هیئتهای مؤتلفه اسلامی ایراد شد.

مقدمه این کتاب تحت عنوان «عظمت و انحطاط مسلمین» - که مرتبط با بحث «انسان و سرنوشت» است زیرا معمولاً غربیها یکی از علل انحطاط تمدن اسلامی را اعتقاد به قضا و قدر می‌دانند - بسیار قابل توجه است و می‌تواند ماده و زمینه

تحقیقات زیادی واقع شود چرا که در این مقدمه بسیاری از عوامل انحطاط مسلمین پس از یک دوره نورانی تمدن بزرگ اسلامی خصوصاً در قرون چهارم و پنجم هجری، فهرست شده و قابل تعقیب برای محققین است و بحث شیرین و دلکشی است.

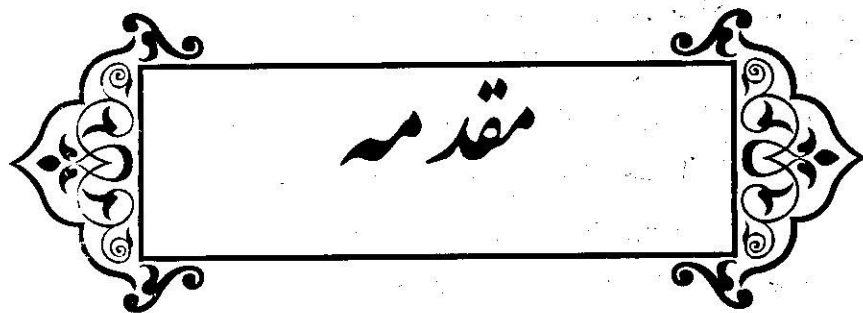
امید است این کتاب نیز مانند سایر آثار آن اسلام‌شناس فرزانه شهید که امام خمینی او را حاصل عمر و پاره تن خود نامید مورد استفاده همگان قرار گیرد.

تیر ماه ۱۳۹۷

مطابق با سوال ۱۴۳۹

سید زین‌العابدین
موسوی خراسانی

www.ketab.ir



عظمت و اخلاط مسلمان

www.ketab.ir

مسئله سرنوشت و قضا و قدر که در این رساله فحص و تحقیقی درباره آن صورت گرفته است، جزء مسائل فلسفی است و اگر بنا باشد در ردیف واقعی خود قرار گیرد، باید آن را در فلسفه در میان مسائل فلسفی جستجو کرد، ولی در این رساله از ردیف اصلی خود خارج شده و در ردیف یک سلسله مسائل دیگر قرار گرفته است.

مسائل علمی و فلسفی هرکدام ردیف خاصی دارند که از طریق موضوعات آنها و یا از طریق هدف و نتیجه‌ای که از یاد گرفتن آنها حاصل می‌شود، تعیین می‌گردد.

علت اینکه مسائل فلسفی در ردیفی و مسائل ریاضی در ردیف دیگر و مسائل طبیعی در ردیف جداگانه قرار می‌گیرند، وابستگی و ارتباط خاصی است که میان موضوعات هر دسته همدیگر وجود دارد و یا لاقلاً به واسطه هدف نظری یا عملی مشترکی است که یاد گرفتن هر دسته از آنها برای یادگیرنده تأمین می‌کند.

مسئله سرنوشت و قضا و قدر، چه از نظر موضوعی و چه از نظر هدف تعلیماتی، در ردیف مسائل فلسفی است، ولی در این رساله در ردیف مسائلی قرار گرفته که نه از لحاظ موضوع با آنها مرتبط است و نه از لحاظ نتیجه و هدف تعلیماتی.

این مسئله در این رساله جزء یک سلسله بحثها تحت عنوان «بحثهایی از علل انحطاط مسلمین» واقع شده است که شامل موضوعات و جزئیات و مسائل گوناگون است. موضوعاتی که تحت این عنوان قابل بحث است، بعضی تاریخی و بعضی روانی یا اخلاقی یا اجتماعی و یا صرفاً دینی و احیاناً فلسفی است. بنابراین مباحثی گوناگون که در ردیفهای متعدد قرار دارند، جزء این سلسله مباحث واقع می‌شوند.

آنچه این مباحث گوناگون را به یکدیگر پیوند می‌دهد، تحقیق در اثرات مثبت و منفی این امور در ترقی و انحطاط اجتماع اسلامی است.

علیهذا منظور از طرح این مسئله در این رساله اولاً تحقیق در این جهت است که آیا اعتقاد به سرنوشت، آن

طور که قواعد برهانی فلسفی ایجاب می‌کند، از نوع عقاید و افکاری است که معتقدین خود را به سستی و تنبلی می‌کشاند و مردمی که به این عقیده می‌گرایند خواه ناخواه به انحطاط کشیده خواهند شد، یا این عقیده اگر درست تعلیم داده شود، چنین تأثیر سوئی ندارد؟ ثانیاً اینکه اسلام این مسئله را چگونه و به چه طرزى تعلیم داده است و تعلیم اسلامی در این زمینه چه تأثیری در روحیه پیروان اسلام داشته است و می‌تواند داشته باشد؟ و چون منظور این جهت بوده، از تعرض فروع و شاخه‌هایی که با منظور نامبرده ارتباط ندارد خودداری شده است.

□

اینجانب درست به یاد ندارم که از چه وقت با مسئله علل انحطاط مسلمان آشنا شده‌ام و از چه زمانی شخصاً به بحث و تحقیق در این مسئله علاقه‌مند گردیده و درباره آن فکر می‌کرده‌ام؛ ولی می‌تواند به طور یقین ادعا کند که متجاوز از بیست سال است که این مسئله نظر او را جلب کرده و کم و بیش در اطراف آن فکر می‌کرده و یا نوشته‌های دیگران را در این زمینه می‌خوانده است.

از آن زمان تاکنون هر وقت به گفته یا نوشته‌ای در این موضوع بر می‌خوردم، با علاقه می‌خواندم و یا گوش می‌کردم، و خیلی مایل بودم رأی و نظر گوینده یا نویسنده را دریابم؛ تا آنکه در چند سال پیش، ضمن بحثی نیمه درس و نیمه سخنرانی که در اطراف یکی از احادیث

نبوی^۱ ایراد می‌کردم، دامنه سخن به این مطلب کشید. اگرچه آنچه در این زمینه تا آن وقت خواننده یا شنیده بودم احیاناً مفید بود، اما مرا اقناع نکرده بود و چون در خود و مستمعین علاقه شدیدی به فهمیدن این مطلب احساس می‌کردم تصمیم گرفتم تا آنجا که ممکن است غور و دقت کنم و این مسئله را بررسی نمایم؛ زیرا یافتن راه اصلاح اوضاع حاضر جهان اسلامی بستگی زیادی دارد به پیدا کردن علل و موجبات انحطاط آنها که در گذشته وجود داشته است و یا اکنون نیز موجود است. برای این کار لازم شد که اولاً نظر دیگران را، اعم از مسلمان و غیرمسلمان، تا آنجا که دسترسی دارم بررسی کنم، و ثانیاً موضوعاتی که از این نظر قابل طرح و گفتگو است، هرچند تاکنون از این نظر طرح نشده است، بدون اغماض و پرده‌پوشی طرح کنم.

اینجا بود که به گستردگی و دامنه وسیع این مبحث پی بردم. فهمیدم که اگر بنا شود تحقیقی کافی و عالمانه در این مطلب بشود، باید موضوعات فراوانی مورد بحث و تحقیق قرار گیرد، و بررسی همه آنها از عهده یک فرد خارج است و یا لااقل سالها وقت لازم دارد. معهذا در نظر گرفتم مقدماً مطالب مربوطه را کلاسه و خلاصه کنم و بعضی از موضوعات را به طور نمونه و آزمایش مورد بحث و گفتگو

۱. حدیث معروف نبوی: «الْإِسْلَامُ يُقَلُّوْا وَيُثَقِّلُوْنَ عَلَيْهِ» این حدیث مورد اعتماد و استناد فریقین، یعنی شیعه و سنی است.

قرار دهم و سررشته را به دست دیگران بدهم، شاید به این ترتیب نوعی همفکری و همکاری در یک بحث مهم اجتماعی اسلامی صورت بگیرد و یک سلسله بحثهای منظم و مفید انجام یابد.

□

این مطلب جای تردید نیست که مسلمین دوران عظمت و افتخار اعجاب آوری را پشت سر گذاشته‌اند، نه از آن جهت که در برهه‌ای از زمان حکمران جهان بوده‌اند و به قول مرحوم ادیب الممالک فراهانی «از پادشهان باج و از دریا امواج گرفته‌اند» - زیرا جهان حکمرانان و فاتحان بسیاری به خود دیده است که چند صباحی به زور خود را بر دیگران تحمیل کرده‌اند و طولی نکشیده که مانند کف روی آب محو و نابود شده‌اند - بلکه از آن جهت که نهضت و تحولی در پهنه گیتی به وجود آوردند و تمدنی عظیم و باشکوه بنا کردند که چندین قرن ادامه یافت و مشعلدار بشر بود؛ اکنون نیز یکی از حلقات درخشان تمدن بشر به شمار می‌رود و تاریخ تمدن به داشتن آن به خود می‌بالد. مسلمین چندین قرن در علوم و صنایع و فلسفه و هنر و اخلاق و نظامات عالی اجتماعی بر همه جهانیان تفوق داشتند و دیگران از خرمن فیض آنها توشه می‌گرفتند. تمدن عظیم و حیرت‌انگیز جدید اروپایی که چشمها را خیره و عقلها را حیران کرده است و امروز بر سراسر جهان سیطره دارد، به اقرار و اعتراف محققین بی‌غرض غربی، بیش از هر چیز دیگر از تمدن باشکوه

اسلامی مایه گرفته است.
گوستاو لوبون می گوید:

بعضیها [از اروپاییان] عار دارند که اقرار کنند که یک قوم کافر و ملحدی [یعنی مسلمانان] سبب شده اروپای مسیحی از حال توحش و جهالت خارج گردد، و لذا آن را مکتوم نگاه می دارند، ولی این نظر به درجه‌ای بی اساس و تأسف آور است که به آسانی می توان آن را رد نمود... نفوذ اخلاقی همین اعراب زائیده اسلام، آن اقوام وحشی اروپا را که سلطنت روم را زیر و زبر نمودند، داخل در طریق آدمیت نمود و نیز نفوذ عقلانی آنان دروازه علوم و فنون و فلسفه را که از آن به کلی بی خبر بودند به روی آنها باز کرد و تا شصت سال استاد ما اروپاییان بودند.

ویل دورانت در تاریخ تمدن می گوید:

پیدایش و اضمحلال تمدن اسلامی از حوادث بزرگ تاریخ است. اسلام طی پنج قرن، از سال ۸۱ هجری تا ۵۹۷ هجری، از لحاظ نیرو و نظم و بسط قلمرو و اخلاق نیک و تکامل سطح زندگانی و قوانین منصفانه انسانی و تساهل دینی [یعنی آزادی بیان افکار غیر

اسلامی] و ادبیات و تحقیق علمی و علوم و طب و فلسفه پیشاهنگ جهان بود.^۱

هم او می گوید:

دنیای اسلام در جهان مسیحی نفوذهای گونه گون داشت. اروپا از دیار اسلام غذاها و شرابها و دارو و درمان و اسلحه و نشانهای خانوادگی، سلیقه و ذوق هنری، ابزار و رسوم صنعت و تجارت، قوانین و رسوم دریانوردی را فرا گرفت و غالباً لغات آن را نیز از مسلمانان اقتباس کرد... علمای عرب [مسلمان] ریاضیات و طبیعیات و شیمی و هشت و طب یونان را حفظ کردند و به کمال رسانیدند و میراث یونان را که بسیار غنی تر شده بود، به اروپا انتقال دادند... فیلسوفان عرب [مسلمان] مؤلفات ارسطو را برای اروپای مسیحی حفظ و ضمناً تحریف کردند. ابن سینا و ابن رشد از مشرق بر فلاسفه مدرسی اروپا پرتو افکندند و صلاحیتشان چون یونانیان مورد اعتماد بود... این نفوذ [اسلامی] از راه بازرگانی و جنگهای صلیبی و ترجمه هزاران کتاب از عربی به لاتین و مسافرتهاى دانشورانی از قبیل گربرت و مایکل

اسکات و ادلارد بانی به اندلس اسلامی انجام گرفت.^۱

و هم او می گوید:

تنها به دورانهای طلایی تاریخ، یک جامعه می توانسته
است در مدتی کوتاه این همه مردان معروف در زمینه
سیاست و تعلیم و ادبیات و لغت و جغرافیا و تاریخ و
ریاضیات و هیئت و شیمی و فلسفه و طب و مانند آنها
که در چهار قرن اسلام، از هارون الرشید تا ابن رشد
بوده اند، به وجود آورد. قسمتی از این فعالیت درخشان
از میراث یونان مایه گرفت؛ اما قسمت اعظم آن، به
خصوص در سیاست و شعر و هنر، ابتکارات گرانبها
بود.^۲

قدر مسلم این است که پدیده‌ای درخشان و چراغی
نورافشان به نام تمدن اسلامی قرن‌ها در جهان وجود داشته
و سپس این پدیده نابود و این چراغ خاموش شده است، و
امروز مسلمانان با مقایسه با بسیاری از ملل جهان و
مقایسه با گذشته پرافتخار خودشان در حال انحطاط و
تأخر رقت‌باری به سر می‌برند.
طبعاً این پرسش پیش می‌آید که چطور شد مسلمانان

۱. همان، ص ۳۱۹ و ۳۲۰.

۲. همان، ص ۳۲۲.

پس از آن همه پیشروی و ترقی در علوم و معارف و صنایع و نظامات، به قهقرا برگشتند؟ مسئول این انحطاط و سیر قهقراپی چیست و کیست؟ آیا افراد یا اقوام یا جریانات خاصی سبب شدند که مسلمین از مسیر اصلی خود که به سوی ترقی و تکامل بود منحرف شوند و یا عامل خاصی که مسلمین را برخلاف انتظار از مسیر خود منحرف کند رخ نداده است، بلکه مقتضای طبیعت زمان این است که هر قومی فقط دوره محدود و معینی از ترقی و تعالی را طی کنند و سپس راه فنا و زوال و انحطاط را پیمایند؟

اگر عامل خاصی سبب انحراف و انحطاط مسلمین شده است، آن عامل چیست؟ آیا خود اسلام را باید مسئول انحطاط مسلمین شناخت - آنچنان که بسیاری از غربیان (نه همه) که احیاناً گرفتار منصب مسیحی هستند و یا بالاتر، مأموریت استعماری دارند، ادعا می کنند - یا اسلام از این مسئولیت مبرا است، و مسلمانان خود مسئول این انحطاط می باشند، و یا نه به اسلام مربوط است و نه به مسلمانان؛ علت این انحطاط، ملل و اقوام غیر مسلمان اند که در طول تاریخ چهارده قرن اسلامی، به انحاء مختلف، با مسلمانان سروکار داشته اند؟ پاسخ به این پرسش، کار ساده ای نیست؛ یک رشته مباحث نسبتاً طولانی باید پیش کشیده شود و در هر یک از آنها با اسلوب علمی، تحقیق کافی به عمل آید.

در این سلسله مباحث، آنچه به عنوان مقدمه لازم است طرح شود، نموداری از عظمت و انحطاط مسلمانان است و طبعاً مشتمل خواهد بود بر مطالب ذیل:

۱. پایه عظمت و رفعت تمدن اسلامی
۲. علل و موجبات و مایه‌های تمدن اسلامی
۳. تأثیر اسلام در اعتلای مسلمین
۴. اقتباس و مایه‌گیری تمدن جدید اروپایی از تمدن اسلامی

۵. وضع حاضر جهان اسلامی از نظر مظاهر انحطاط و

تاخیر

عرب‌ها آنکه تمدن اسلامی نابود شده، اسلام به صورت نیرویی زنده و فعال و گسترش‌یابنده باقی مانده است و با نیرومندترین نیروهای نیرو اجتماعی و انقلابی رقابت می‌کند.

۷. ملل اسلامی در حال بیدار شدن و پیاخاستن‌اند.

بعد از این بحث مقدماتی، که خود رساله جداگانه‌ای خواهد بود، لازم است بحثی عمیق و فلسفی درباره «طبیعت زمان» که به فلسفه تاریخ مربوط است صورت گیرد، که آیا همان طوری که بعضی از فلاسفه تاریخ دعوی دارند، همواره همان چیزی که سبب ترقی و پیشرفت قومی می‌شود سبب انحطاط آنها نیز می‌گردد؟ یعنی هر عاملی فقط در شرایط و ظروف معینی که مربوط به دوره‌ای خاص از تاریخ متطور بشری است می‌تواند جامعه‌ای را پیش ببرد و ترقی دهد و با تغییر آن شرایط و

ظروف و با طلوع فجر جدیدی از تاریخ، آن عامل قادر به جلو بردن نیست، سهل است، خود موجب رکود و تأخر و انحطاط است.

اگر این فلسفه درست باشد، هر تمدنی به موجب همان عواملی که به وجود آمده باید از میان برود و لزومی ندارد عامل بیگانه‌ای دخالت کند؛ همواره عوامل کهنه، پس برنده و به اصطلاح ارتجاعی است و عوامل نو، پیش برنده است؛ عوامل اجتماعی نو، تمدن نوینی ایجاد می‌کند که خواه ناخواه با تمدن پیشین مغایر است.

اگر این قاعده درست باشد، طبعاً تمدن اسلامی نمی‌تواند مستثنی باشد؛ پس بحث از علل انحطاط مسلمین به عنوان بحثی مستقل و تفکیک شده از علل و عوامل مشکله تمدن اسلامی بحثی بیهوده است.

بنا بر این فلسفه و قاعده، لزومی ندارد که شخص یا قوم یا جریانی را مسئول انحطاط مسلمین بدانیم؛ نابودی تمدن اسلامی مانند هر تمدن دیگر، و بلکه هر پدیده زنده دیگر، از قبیل سر رسیدن اجل طبیعی یا غیر طبیعی است که به هر حال دیر یا زود فرا می‌رسد؛ تمدن اسلامی زاییده شد و رشد کرد و جوان شد و به پیری رسید و سپس مرد؛ آرزوی بازگشت آن، چیزی شبیه آرزوی بازگشت مردگان است به دنیا که از نظر قوانین طبیعی قابل توجیه نیست و با چیزی نظیر اعجاز و خرق عادت، که به هر حال خارج از قدرت افراد بشر است، باید آن را توجیه کرد.

پس بعد از یک بحث مقدماتی در زمینه نموداری از

عظمت و انحطاط مسلمانان، نوبت به این بحث فلسفی - تاریخی می‌رسد و نمی‌توان از آن چشم پوشید، زیرا گفته‌های خام در این زمینه فراوان گفته شده است و چه بسیارند افرادی که آن گفته‌های خام را باور دارند.

تکمیل این بحث فلسفی از نظر ارتباط با این سلسله مباحث به این است که از انطباق و عدم انطباق اسلام با مقتضیات زمان نیز گفتگوی جامعی بشود. قهراً این بحث شامل دو قسمت خواهد شد: قسمت اول صرفاً فلسفی است و قسمت دوم اسلامی. مجموع هر دو قسمت تحت عنوان «اسلام و مقتضیات زمان» قابل بررسی و تحقیق است.

هنگامی که از این بحث فارغ شدیم، قاعده فوق را در فلسفه تاریخ نپذیرفتیم و علل انحطاط مسلمین را با علل ترقی آنها لزوماً یکی ندانستیم، نوبت این است که بررسی کنیم علل و موجباتی که سبب رکود و توقف و انحطاط و تأخر مسلمین شد، چیست و دیگران چه گفته‌اند؟

این قسمت با توجه به گفته‌های دیگران، اعم از مسلمان و غیرمسلمان، و توجه به موضوعات و مسائل و جریاناتی که طبعاً طرف این احتمال هست، در سه بخش کلی باید بررسی شود:

- بخش اسلام

- بخش مسلمین

- بخش عوامل بیگانه

هریک از این بخشها مشتمل بر موضوعات و مسائل

متعددی است. مثلاً در بخش اسلام ممکن است کسی برخی از افکار و معتقدات اسلامی را مؤثر در انحطاط مسلمین معرفی کند، و ممکن است کسانی سیستم اخلاقی اسلام را ضعیف و انحطاط آور بدانند؛ ممکن هم هست افرادی قوانین اجتماعی اسلامی را عامل انحطاط مسلمین بخوانند.

اتفاقاً هم پاره‌ای از افکار و معتقدات اسلامی و هم برخی از مبانی اخلاق اسلامی و هم بعضی قوانین و مقررات اجتماعی اسلامی مورد این اتهام واقع شده‌اند.

همچنین در بخش مسلمین و بخش عوامل بیگانه، فصل‌های متعدد و گوناگونی است که همه باید مورد بررسی قرار گیرد.

در میان افکار و معتقدات اسلامی، مسائل ذیل مورد این اتهام واقع شده‌اند:

۱. اعتقاد به سرنوشت و قضا و قدر

۲. اعتقاد به آخرت و تحقیر زندگی دنیا

۳. شفاعت

۴. تقیه

۵. انتظار فرج

از پنج مسئله بالا، سه مسئله اول مشترک میان شیعه و سنی است و دو مسئله آخر تقریباً از مختصات شیعه است. گاهی گفته می‌شود سر انحطاط مسلمین اعتقاد عمیقی است که به سرنوشت و قضا و قدر دارند، و گاهی گفته می‌شود اهتمام عظیم اسلام به امر آخرت و جهان ابدی و

ناچیز شمردن زندگانی دنیا فکر مسلمین را از توجه جدی به مسائل زندگی منصرف کرده است، و گاهی گفته می‌شود اعتقاد به شفاعت - که در تمام ادوار تاریخ اسلامی، این اعتقاد وجود داشته است (جز افراد معدودی و اخیراً دسته مخصوصی) - مسلمانان را نسبت به گناهان که فلسفه گناه بودن آنها تأثیر سوء آنهاست در سعادت، لاقید کرده است و مسلمان با اتکای به شفاعت، از هیچ رذیله و جرمی امتناع ندارد.

آنچه که شیعه بالخصوص در افکارش متهم می‌شود، یکی تَقْیُّه است و دیگر انتظار فرج. در باب تَقْیُّه گفته می‌شود که اولاً درس دورویی و نفاق است، و ثانیاً شیعه را ترسو و ضعیف و غیر قادر بر مقابله با حوادث بار آورده است. در باب انتظار فرج گفته می‌شود که این فکر و این عقیده، نیت هر اصلاحی را از شیعه گرفته است و در حالی که سایر ملل و اقوام در فکر اصلاح کار خودند، مردم شیعه منتظرند «دستی از غیب برون آید و کاری بکند».

در اخلاق اسلامی عناصر زهد، قناعت، صبر، رضا، تسلیم و توکل، به تأثیر در انحطاط مسلمین متهم شده‌اند. از مقررات اسلامی آنچه به نظر می‌رسد لازم است از این نظر بررسی شود، در درجه اول مسئله حکومت و توابع آن است که به گمان عده‌ای، اسلام تکلیف و وظیفه مسلمین را در این مسئله مهم به طور کامل معین نکرده است.

قوانین جزایی اسلام سالهاست که مورد بی‌مهری واقع شده و بسیاری از کشورهای اسلامی به همین جهت قوانین جزایی خود را از جای دیگر اقتباس کرده‌اند و کم و بیش کیفر عمل خود را دیده و می‌بینند. به هر حال، قوانین جزایی اسلام یکی از حلقات این سلسله مباحث است. در قوانین مدنی اسلام چیزهایی که در عصر حاضر موجی علیه آنها برخاسته، یکی حقوق زن و دیگری قوانین اقتصادی اسلام در زمینه مالکیت و ارث و غیره است.

محدودیت‌هایی که اسلام در روابط مسلمان با غیرمسلمان قرار داده است مانند آنچه در باب نکاح مسلمان و غیرمسلمان یا ذبیحه غیرمسلم یا نجاست کافر قائل شده است، و به عبارت دیگر حقوق و وظایف بین‌الملل اسلامی، از موضوعاتی است که عده‌ای را ناراحت کرده و اینها را عامل عقب‌ماندگی خود از قافله تمدن محسوب می‌دارند.

اینهاست مجموع مسائلی که در بخش اسلام از این سلسله مباحث باید درباره آنها تحقیق کافی به عمل آید. خوشبختانه زمینه مساعدی برای این گونه تحقیقات وجود دارد و با روشن کردن این مسائل است که می‌توان نیروی ایمان طبقه جوان و تحصیل‌کرده را تقویت کرد و شبهات را از ذهن آنها زدود.

پس از این بخش، نوبت بخش مسلمین است. در این بخش، توجه ما از اسلام به سوی مسلمین برمی‌گردد؛ یعنی

اسلام عامل انحطاط مسلمین نیست، بلکه مسلمانان در اثر کوتاهی و انحراف از تعلیمات اسلامی دچار انحطاط شدند، و این مسلمانانند که مسئول عقب ماندگی خود می باشند.

در این بخش نیز قسمتهای متعددی پیش می آید، زیرا اولاً باید نقطه های انحراف را مشخص کنیم؛ آن چیزهایی که از اسلام است و متروک شده و آن چیزهایی که از اسلام نیست ولی در میان مسلمین معمول است، چه چیزهایی است؟ و ثانیاً باید ببینیم عامه مسلمین مسئول این انحطاط اند یا خاصه آنها؟

اسلام در میان اعراب ظهور کرد و سپس ملل دیگری از ایرانی و هندی و قبطی و بربر و غیره در زیر لوای اسلام درآمدند. هر یک از این اقوام، ملیت و خصایص قومی و نژادی و تاریخی خاصی داشتند، باید بررسی شود آیا همه این ملل یا بعضی از آنها به واسطه خصایص و ممیّزات خاص قومی و نژادی که لازمه طبیعت آنها بود، اسلام را از مسیر اصلی خود منحرف کردند، به طوری که مثلاً اگر اسلام در میان ملل دیگری غیر از این ملل - مانند ملل اروپایی - رفته بود، امروز مسلمانی و مسلمانان سرنوشت دیگری داشتند؟ یا عامه مسلمین در این جهت تأثیری نداشته اند و آنچه بر سر اسلام و مسلمین آمده است از طرف خاصه، یعنی دو طبقه متنفذ در میان مسلمین - حکمرانان و علمای دین - آمده است؟

در بخش عوامل بیگانه، جریانات زیادی است که لازم

است مورد توجه قرار بگیرد. از صدر اسلام همواره اسلام دشمنان سرسختی در خارج یا داخل خود داشته است. یهودیان و مسیحیان و مجوسیان و مانویان و زنادقه‌ای که در میان مسلمین بوده‌اند، غالباً بیکار نبوده و احیاناً از پشت به اسلام خنجرزده‌اند. بسیاری از آنها در تحریف و قلب حقایق اسلامی به وسیله جعل و وضع احادیث یا ایجاد فرقه‌ها و تفرقه‌ها و لاقفل در دامن زدن به اختلافات مسلمین تأثیر زیادی داشته‌اند.

در تاریخ اسلام حرکتها و نهضت‌های سیاسی و دینی زیادی دیده می‌شود که از طرف غیر مسلمانان به منظور تضعیف یا محو اسلام پیدا شده است.

احیاناً جهان اسلام مورد حمله سخت دشمن واقع شده است. جنگ‌های صلیبی و همچنین حمله مغول، نمونه بارز این حملات است و هر یک از آنها تأثیر فراوانی در انحطاط مسلمین داشته‌اند. و از همه خطرناک‌تر، استعمار غربی در قرون اخیر است که خون مسلمانان را مکیده و کمر مسلمانان را در زیر فشار مظالم خود خم نموده است.

□

با توجه به آنچه در بالا گفته شد، مجموع موضوعاتی که لازم است در این سلسله مباحث بحث شود، به ترتیب، موضوعات ذیل است:

۱. عظمت و انحطاط مسلمین

این مبحث مقدمه‌ای است برای سایر مباحث.

۲. اسلام و مقتضیات زمان

این مبحث شامل دو قسمت است: قسمت اول مربوط به فلسفه تاریخ است؛ در قسمت دوم کیفیت انطباق قوانین اسلامی با عوامل متغیر زمان بیان می‌شود. این بحث نیز جنبه مقدماتی و تمهیدی دارد.

۳. سرنوشت و قضا و قدر

رسالة حاضر عهده‌دار این مبحث است.

۴. اعتقاد به معاد و اثر آن در ترقی یا انحطاط اجتماع

۵. شفاعت

۶. تقیه

۷. انتظار فرج

۸. سیستم اخلاقی اسلام

۹. حکومت از نظر اسلام

۱۰. اقتصاد اسلامی

۱۱. قوانین جزایی اسلام

۱۲. حقوق زن در اسلام

۱۳. قوانین بین‌المللی اسلام

۱۴. نقاط انحراف

۱۵. جعل و تحریف و وضع حدیث

۱۶. اختلافات شیعه و سنی و اثر آن در انحطاط

مسلمین

۱۷. اشعریت و اعتزال

۱۸. جمود و اجتهاد

۱۹. فلسفه و تصوف

۲۰. زمامداران جهان اسلام

۲۱. روحانیت

۲۲. فعالیت‌های تخریبی اقلیتها در جهان اسلام

۲۳. شعوبی‌گری در جهان اسلام

۲۴. جنگهای صلیبی

۲۵. سقوط اندلس

۲۶. حمله مغول

۲۷. استعمار



اینها مجموع موضوعاتی است که از نظر اینجانب باید جزء این سلسله مباحث قرار گیرند. نه مدعی استقصا هستیم و نه مدعی حسن ترتیب؛ ممکن است موضوعات دیگری باشد که باید در این ردیف قرار گیرد و از نظر من پنهان مانده باشد. اینجانب نه خود را قادر به بحث در تمام این موضوعات می‌داند و نه به فرض قدرت، چنین وقت و فرصتی را داراست. برای بعضی از این موضوعات که از آن جمله است شماره‌های ۱ و ۲، یادداشتهایی دارد و امیدوار است موفق گردد آنها را تنظیم کرده و هرچه زودتر در دسترس عموم بگذارد.

اگر فضلا و نویسندگان با ارزش ما بذل توجه بفرمایند و در هریک از موضوعات نامبرده که اطلاعات کافی دارند، تحقیقی عالمانه به عمل آورند و آن را جزء این سلسله مباحث قرار داده و مطلبی را که اختیار فرموده‌اند به اطلاع این بنده برسانند، موجب امتنان اینجانب خواهد

بود.



نخستین روزی که متوجه شدم غربیان اعتقاد به قضا و قدر را یکی از علل بلکه علت اصلی انحطاط مسلمین می‌دانند، در حدود بیست سال پیش، ایام طلبگی در حوزه علمیه قم بود.

جلد دوم کتاب زندگانی محمد تألیف دکتر محمد حسین هیکل، ترجمه ابوالقاسم پاینده را می‌خواندم. در آخر این کتاب خاتمه‌ای دارد مشتمل بر دو مبحث:

۱. تمدن اسلامی چنان که قرآن شرح می‌دهد

۲. خاورشناسان و تمدن اسلامی

در مبحث دوم، سخنی از یک نویسنده معروف امریکایی به نام «واشنگتن ارونگ» که کتابی در سرگذشت پیغمبر اسلام نوشته است، نقل می‌کند. واشنگتن ارونگ به نقل دکتر هیکل در خاتمه کتاب خود، مبادی و اصول اسلام را شرح داده است و پس از ذکر ایمان به خدا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیغمبران و روز قیامت، می‌گوید:

آخرین و ششمین قاعده‌ای که در ردیف مبادی اسلام است، عقیده جبر است. محمد برای پیشرفت امور جنگی خود از این قاعده استفاده می‌کرد، زیرا به موجب این قاعده هر حادثه‌ای که در جهان رخ می‌دهد، پیش از آن، در علم خدا مقدر شده و پیش از آنکه جهان به وجود آید، در لوح محفوظ ثبت گردیده

است و سرنوشت هرکس و وقت مرگ او تعیین شده و قابل تغییر نیست و به هیچ وسیله نمی توان آن را مقدم و مؤخر ساخت. مسلمانان که این نکات را مسلم می داشتند و بدان عقیده داشتند، به هنگام جنگ بدون بیم و هراس خود را به صف دشمن می زدند. در نظر آنها مرگ در جنگ مساوی با شهادت بود و بهشت را نصیب انسان می ساخت؛ بدین جهت اطمینان داشتند اگر کشته شوند یا بر دشمن غلبه یابند، در هر صورت فیروز شده اند. بعضی مسلمانان مذهب جبر را که می گوید انسان برای اجتناب از گناه و رهایی از مجازات، مختار نیست و در این زمینه اراده ای از خود ندارد، مبنای عدل و رحمت خدا می دانند. فرقه هایی پدید آمده اند که برای تعدیل و توضیح این مذهب حیرت انگیز کوشیده اند و هنوز هم می کوشند، ولی عده آنها کم است و از پیروان سنت رسول به شمار نمی آیند... چه عقیده ای بهتر از این می تواند سپاهیان نادان و مغرور را به میدان جنگ براند و آنها را مطمئن سازد که اگر زنده ماندند غنیمت می برند و اگر کشته شدند در بهشت جای می گیرند؟ این عقیده، سپاه مسلمانان را چنان بی باک و نیرومند ساخته بود که هیچ سپاهی یارای برابری با آن نداشت؛ ولی در عین حال، همین عقیده دارای زهری بود که نفوذ اسلام را از میان برد. از موقعی که جانشینان پیغمبر دست از جنگجویی و جهانگیری برداشتند و شمشیرهای خود را در نیام

کردند، عقیده جبر خاصیت ویران‌کننده خود را آشکار ساخت؛ صلح و آرامش، اعصاب مسلمانان را ضعیف کرد، و لوازم مادی نیز که قرآن استفاده از آن را روا شمرده و وجه امتیاز میان اسلام و مسیحیت - دین پاکی و از خودگذشتگی - به شمار می‌رود، در این موضوع تأثیر داشت. مسلمانان رنجها و سختیهای را که بد آنها می‌رسید، نتیجه تقدیر می‌دانستند و تحمل آن را لازم می‌شمردند، زیرا در نظر آنها کوشش و دانش انسانی برای رفع آن نتیجه‌ای نمی‌داد. پیروان محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [به قاعده «خود را کمک کن تا خدا تو را کمک کند» اهمیت نمی‌دادند و به عکس آن معتقد بودند؛ به این جهت صلیب، هلال را محو کرد. اگر نفوذ هلال تاکنون در اروپا باقی است، برای این است که دولتهای بزرگ مسیحی چنین خواسته‌اند و به عبارت دیگر، بقای نفوذ هلال نتیجه رقابت دولتهای مسیحی است. شاید بقای نفوذ آن برای این است که دلیل تازه‌ای برای این قاعده باشد که هر کس چیزی را به نیروی شمشیر گرفت، با شمشیر از او گرفته می‌شود.

دکتر هیگل در پاسخ این مرد آمریکایی شرح مبسوطی طبق ذوق و فکر خود می‌دهد که هرچند خالی از نکته‌های صواب نیست، ولی عاری از نظم فلسفی و قابل نقض و اشکال و ایراد است.

در رساله حاضر که اکنون به دست خواننده محترم

می‌رسد، بی‌پایگی سخنان و اشنگتن ارونگ و دیگر غریبان روشن خواهد شد و معلوم خواهد شد که اولاً قضا و قدر اسلامی با عقیده جبر فرسنگها فاصله دارد و نمونه‌هایی ذکر خواهد شد که همان سپاهیان صدر اسلام که آقای و اشنگتن ارونگ گستاخانه آنها را نادان و مغرور می‌خواند، در سایه تعلیمات معلم عالیقدر خود، این فرق و تفاوت را که آقای و اشنگتن ارونگ از درک آن عاجز است، درک می‌کردند!

ثانیاً خود قرآن کریم آزادی و مختار بودن انسان را به موجب آیات زیادی تأیید کرده است. کسانی که طرفدار اختیار شدند و جبر را مخالف عدالت و رحمت خدا دانستند (عدلیه، یعنی شیعه و معتزله) برخلاف ادعای خاورشناسان، علیه تعلیمات قرآن قیام نکردند و منظورشان «تعدیل» در گفته قرآن نبود، بلکه نظر خود را از قرآن اقتباس کرده بودند.

ثالثاً این نویسنده بزرگ با اینکه طبق گفته دکتر هیکل، مسیحی متعصبی است و مسیحیت را به واسطه عدم توجه به مسائل زندگی، دین پاکی و از خودگذشتگی می‌خواند و این توجه را بر اسلام عیب می‌گیرد، از علم قدیم الهی به صورت طنز یاد می‌کند!!

مگر ممکن است کسی خداشناس باشد و بتواند منکر علم قدیم ازلی به همه اشیاء باشد؟ آیا این عیب است بر

قرآن که خدا را از ازل واقف بر همه امور و جریانها می داند؟!

رابعاً می گوید: پیروان محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [به قاعده «خود را کمک کن تا خدا تو را کمک کند» اهمیت نمی دادند.

این نویسنده نمی خواسته است به خود زحمت دهد و لااقل یک بار ترجمه قرآن کریم را بخواند، و الا چنین ادعایی نمی کرد. قرآن کریم با صراحت کامل می فرماید:

ما هر دسته ای را در همان راهی که به همت و اراده خود

انتخاب کرده اند، مدد می رسانیم. مدد پروردگار از هیچ

مردم صاحب اراده و فعالی قطع نمی شود.^۱

پیروان محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به تعلیمی عالی تری پی برده بودند و آن

اینکه: «خدا را یاری کن تا خدا تو را یاری کند» (إِنْ

تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ)^۲. قرآن کریم به جای

«خود را یاری کن» که ممکن است بوی شخصی و

منفعت پرستی و حرص و آرزوی آن استشمام شود، «خدا را

یاری کن» که جنبه عمومی و انسانی و خدمت به خلق

دارد گذاشته است.

اما راز غلبه صلیب بر هلال که آقای واشنگتن ارونک

آن را قطعی و همیشگی دانسته است، مطلبی است که در

۱. اسراء / ۱۸-۲۰. و رجوع شود به ص ۴۴-۴۶ و ۹۹-۱۰۴.

۲. محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ / ۷.

ضمن این سلسله مباحث در جای مناسبی طرح خواهد شد.

منحصر به آقای واشنگتن ارونگ نیست؛ به نوشته هر نویسنده غربی، حتی آنهایی که تا حدی بی‌غرضی خود را نشان داده‌اند، در این زمینه برخورداریم شبیه این اظهار نظر را دیده‌ایم. همه آنها اسلام را یک مسلک جبری می‌دانند؛ چیزی که هست بعضی از آنها این عقیده را دخیل در انحطاط مسلمین ندانسته‌اند و بعضی دیگر دخیل دانسته، بلکه عامل اصلی شمرده‌اند.

ویلی دورانت در تاریخ تمدن پس از آنکه به مضمون آیاتی از قرآن در زمینه علم و مشیت الهی اشاره می‌کند و می‌گوید جبری‌گری از لوازم تفکر اسلامی است، می‌گوید:

در نتیجه این اعتقاد، مؤمنان مسخت‌ترین مشکلات زندگی را با قلبی مطمئن تحمل می‌کردند، ولی همین عقیده در قرون اخیر مانع پیشرفت عربان شد و اندیشه آنها را از کار انداخت.

اما گوستاو لوبون معتقد است که اعتقاد به تقدیر و جبر، تأثیری در انحطاط مسلمین نداشته است و علل انحطاط مسلمین را در جاهای دیگر باید جستجو کرد.

□

اول در نظر داشتیم همه مطالب مربوط به عظمت و انحطاط مسلمین را در مقدمه این رساله ذکر کنم ولی بعد، از این فکر منصرف شدم و تصمیم گرفتم آن مطالب را مستقلاً رساله‌ای قرار داده و در صدر این سلسله مباحث قرار دهم؛ زیرا دیدم اگر همه مطالب لازم نوشته شود، مفصل خواهد شد و مقدمه از اصل کتاب طولانی‌تر می‌گردد، و اگر رعایت اختصار شود به صورت ناقص درخواهد آمد. لهذا ترجیح دادم عجالاً در این مقدمه به همین اندازه که نمونه‌ای از مطلب است، قناعت کنم و تفصیل مطلب را بعد به صورت رساله‌ای جداگانه در آورده، مقدمه و اولین شماره این سلسله مباحث قرار دهم.

□

در این رساله همه مطالب و مسائل مربوط به سرنوشت و قضا و قدر ذکر نشده است، زیرا هدف اصلی و عمده، بررسی تأثیر و عدم تأثیر این فکر و عقیده در انحطاط مسلمین است؛ لهذا از ذکر قسمتهایی که با این جهت ارتباط ندارد و از جنبه دیگر نیز ضرورتی برای ذکر آنها احساس نمی‌شد، خودداری شده است.

این مسئله در میان مسلمین سابقه طولانی دارد؛ از صدر اسلام در میان مسلمین مطرح بوده؛ مفسرین، متکلمین، فلاسفه، عرفا و حتی شعرا و ادبا درباره آن بحث کرده‌اند. بررسی سیر این مسئله در میان این طبقات، خود مستلزم کتاب مستقلی است. به علاوه، آیات و روایات

زیادی که نمونه عمق معارف اسلامی است، در این مورد وارد شده است و همین آیات و روایات است که راهنمای فلاسفه اسلامی واقع شده و فلسفه الهی اسلامی را بسی پرمایه و باطراوت کرده است که با فلسفه یونانی قبل از اسلام قابل مقایسه نیست، و بررسی این آیات و روایات خود مبحثی مفصل و جالب است.

از اینها گذشته، در معارف اسلامی مسائل و موضوعاتی مربوط به این مبحث وجود دارد که با در نظر گرفتن اصول برهانی از یک طرف و آثار نقلی از طرف دیگر، بیان و توضیح آنها ساده نیست؛ از آن جمله است موضوع شب و روز «قَدْر» که در سوره‌ای از قرآن کریم به صراحت از آن یاد شده است و مورد اتفاق شیعه و سنی است، از آن جمله است مسئله «بَداء» که از معارف مسلم شیعه است و ریشه قرآنی دارد.

جبر و اختیار و کیفیت آزادی و اراده انسان نیز اگر از جنبه‌های مختلف روانی، اخلاقی، فلسفی و اجتماعی بررسی شود، صفحات زیادی را به خود اختصاص می‌دهد.

اکنون تصدیق می‌فرمایید اگر همه اینها در این رساله طرح می‌شد، به صورت کتابی بزرگ درمی‌آمد و دیگر مناسب نبود چنین کتابی جزء «بحثهایی از علل انحطاط مسلمین» قرار گیرد.

در عین حال اگر این رساله مورد توجه صاحب نظران واقع شود و ضرورتی احساس شود که این مبحث تکمیل

گردد، در چاپ بعد - ان شاء الله - ضمیمه و تکمیل خواهد

شد. از خداوند متعال مدد و توفیق می طلبیم.

تهران - ۲۳ فروردین ماه ۱۳۴۵ شمسی

مطابق ۲۰ ذی الحجه ۱۳۸۵ قمری

مرتضی مطهری

www.ketab.ir